

به مناسبت سالگرد کشتار زندانیان سیاسی/ جنایتکاران همچنان بر اریکه قدرت

دوشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۸۹ - ۹ اوت ۲۰۱۰ ✘
نواز مصلی نژاد

شهریور ماه مصادف است با سالگرد اعدام هزاران زندانی سیاسی در ایران، زندانیانی که بنا بر قوانین خود حکومت و در به اصطلاح دادگاه های انقلاب اسلامی به چند سال زندان محکوم شده بودند و اکثر آنها مدت محکومیتشان تمام شده و اضافه در زندان نگاه داشته شده بودند و آزادی را انتظار می کشیدند. این قتل عام هولناک در فاصله سه ماه از مرداد تا آبان سال ۱۳۶۷ در جریان یک پرسش و پاسخ چند دقیقه ای یا کمتر، توسط هیات سه نفری منصوب از سوی خمینی، به اعدام محکوم و به طور جمعی به دار آویخته شده و در گورهای جمعی مدفون شدند.

از زمان افشای این جنایت سبعانه هر سال به یاد عزیزان در بندمان و به یاد عزیزانی که اعدام شدند در گردهمایی ها و آکسیون ها یادشان را گرامی می داریم.

بر خلاف سنت هر ساله، من اینبار می خواهم از لونی دیگر به این کشتار دهشتناک بنگرم، می خواهم از خویش پرسش کنم که چرا زندان؟ که چرا زندانی؟ می خواهم از خویش بپرسم آنان چرا چنین کردند؟ چرا پیر مرد سفاک و بی رحمی حکم به کشتار می دهد و دیگرانی به ظاهر انسان برای اجرای اوامرش از هم پیشی می گیرند.

چرا سعید امامی رنگی، عواملش بدون هیچ نگرانی وجدانی، هزاران کیلومتر راه را طی می کنند تا در آلمان هنرمندی چون فریدون فرخزاد را با دشنه تکه پاره کنند، به راستی چرا؟

چرا حداد عادل نامی، با علم و آگاهی به ناپاکی راهش باز هم ادامه می دهد و حتی برای کسب فلان مقام جگرگوشه اش را به بستر سر دسته چاقو کشان می کشاند. چرا؟ مگر این زندگی چیست؟... آی... آدمی با خود چه می کنی؟!

بزرگترین مشکل انسان عدم آگاهی از شخصیت خویشتن است، اگر آدمی خود را کشف کند و فکر و اندیشه خویش را در جهت یافتن افقا و منظومه های فکری جدید و مدرن بکار گیرد هرگز کسی را به عنوان مرجع و رهبر نمی پذیرد. شاید بزرگترین درد بخش بزرگی از جامعه ما

مقلد بودن و پذیرش سرور یا رهبر یا هر موجودی است که عقل او را در اختیار بگیرد. ویرانی شخصیت آدمی وقتی آغاز می شود که اراده و اختیار خویش را به دیگری واگذارد. حضرات آیات، این را می دانند، اگر فلان بازجو و بهمان شکنجه گر اینها را نداند، خامنه ای و اعوان و انصارش اینها را خیلی خوب می دانند، تنها هدف اینها تحمیق و در نتیجه سواری گرفتن است. اینها خوب می دانند که متون کهن مذهبی از روح و روان سخن می گوید. خوب می دانند که نویسندگان این رساله ها آدمی را از بازشناسی وجود خویش به گونه ای دور می سازند. و آن چرا که در این کتابها آمده آخرین کلام نمی تواند باشد. اینان مفهوم و معنای عمیق آزادی و نو آوری و شناخت ریشه و راز و رمز هستی را، از شعور پویانده و جوشنده آدمی سلب می کنند و در نهایت منطق رنگ پریده دوران جاهلیت را برای بهزیستی زندگی آدمیان کافی می شمارند. اینان به خوبی واقفند که متن جملگی این کتابها، تجاوزی است به شخصیت و حواس و عقل و شعور آدمی! تجاوزی است به آزاد اندیشیدن، تجاوزی است به حریم پاک عقل و در هم پاشیدن خرد آدمی در بازشناسی خویشتن خویش، و پتکی است که بر سر مرغ بلند پرواز آزادی فرود می آید. پس چگونه است که این مسلخ داران زمینی، زندان ها را از آدمیان انباشته می سازند و خود به مظهر پلیدی و تباهی و مرگ مبدل می شوند. مگر جان آدمیان اینقدر بی ارزش است که باید به دست و فرمان ابلهان قدرت پرست قدیس نما گرفته شود.

بله، خمینی ها، خامنه ای ها و عادل ها و همه دست اندرکاران جنایت در ایران به خوبی بر اعمال خویش واقف بوده و هستند، اما دیو تنوره کش هزار شاخ قدرت، لبهای تشنه عاشقان را با سوزن اخلاق بیمارگونه دین به هم بر می دوزد، و تجاوز و بی حرمتی آدم به آدم را اصل مسلم آزادی و عدالت به شمار می آورد. در عین حال در این خیمه شب بازی قدرت مداران کسانی نیز یافت می شوند که برای رضای خدا آدم می کشند و ناآگاهانه آتش بیار معرکه ای شده اند که هم خود و هم دیگران درونش جزغاله می شوند. اینان بدانند که جهان امروز با دنیای دیروز تفاوت فاحشی دارد و نباید انتظار داشت که انسان امروز، در مورد پذیرش قوانین دینی با همان دید انسان چند هزار سال پیش به مسایل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بنگرد و بر خلاف آزادی اندیشه و رشد و تکامل فکری خویش عمل کند و چشم و گوش بسته و بدون چون و چرا به قوانینی گردن نهد که خلاف تعقل و رشد اندیشه و شعور وی باشد.

زمانمداران کنونی ایران در انتظار مهدی موعودند تا عقل خود را در اختیار او نهند و مدعی اند که مشغول زمینه سازی برای ظهور او

هستند، گویا قتل و کشتار مردم کار حضرت را آسان تر خواهد کرد. غافل از اینکه هیچ موجود پنهان و آشکاری وجود ندارد تا اراده آدمی را در اختیار بگیرد و او را در جهت خوشبختی و یا بدبختی رهنمون شود. این خود انسان است که در صحنه هستی سرنوشت خویش را رقم می زند. این خود انسان است که باید بتواند سلولها و ژنهای خودکامه فکری و جسمی خویش را در کنترل داشته باشد و بفهمد که خوشبختی میسر نمی گردد مگر با احساس عمیق مسوولیت و پذیرش این امر که خوشبختی فرد در گرو خوشبختی جمع است و خوشبختی مجموعه جامعه انسانی در گرو سعادت و خوشبختی فرد. مهدی موعودی نیست که به ما انسانها مفهوم رواداری و اخلاق اسلامی را بیاموزد و ما را برای ساختن دنیایی بهتر کمک کند. دنیای بهتر را خود ما با مبارزه با پلشتی ها و ضد ارزشها باید بسازیم. این خودکامگان هستند که با خنجر زهر آلودشان سینه بیداری و فضیلت و عشق را می درند. اینها هستند که برای ابقای قدرت ابلیسی شان سد راه تعالی و پیشرفت انسانند. اینها هستند که پیام آوران صلح و آزادی را با سازمان دادن قتل های سال ۶۷ و زنجیره ای و ترورهای سازمان یافته دولتی به مسلخ می برند. سرچشمه و منشا این نابردباری و بربرمنشی را باید شناخت و از میان برد.

نگارنده بر این باور است که هرگونه نظام و عقیده ای که بر پایه های جزمی و قشری و تعبدی و تعصب استوار باشد و خارج از چارچوب برهان و منطق قرار گیرد باطل و ناموجه و ضد نهاد و خصلت و منش آزادی خواهانه آدمی است.

در کشور ما گرگهای گرسنه به نگهبانی «گله» گمارده شده اند! واژه های آزادی و عدالت از مفهوم تهی شده اند. جنگ اضداد جوی خون را روان ساخته است. عدالت یعنی پول، اخلاق یعنی پول، سیاست یعنی پول و آزادی یعنی داشتن قدرت در پناه ثروت! ضابطه های معنوی و اخلاقی در هم ریخته شده است. دیگر از عشق بدانگونه که عاشقان از آن سخن می گویند و از نردبان حریرگونه آن بالا می روند و در رود شتابان آن وجود خویش را در لذت ها فرو می برند چیزی باقی نمانده است. نگاه کنیم به دشتهایی که از بی آبی صداقت و آفتاب سوزنده ضد آزادی به خشکی گراییده، و لبهای تشنه عاشقان آزادی، که در اوین و گوهر دشت با ضربت شلاق گماشتگان رژیم اسلامی خونین است.

قانون و اخلاق در ایران کنونی قانون مطلق جنگل است. تو آنجا فاجعه سقوط انسان را می بینی. زندانها لبریز از عاشقان است. و در گذرگاهها جرثقیل ها به کار دار زدن انسانها، و عابران بی خیال می گذرند و ما نیز غافلیم.

رژیمی تا بن و دندان مسلح هر روز و هر ساعت در میهن ما کشتار می

کند و اپوزسیون به جای چاره اندیشی گریبان یکدیگر را گرفته است که ببخشیم یا نبخشیم، گروهی می گوید ببخشیم اما فراموش نکنیم و گروهی دیگر «رگهای گردن به حجت قوی» می گوید که نه می ببخشیم و نه فراموش می کنیم. آدم در می ماند که از اینهمه آسان گیری و حرمان زدگی چه بگوید! پندار بافی را مرزی نیست. به گونه ای سخن می گویم که گویا جنایتکاران را به محکمه کشانده ایم و فقط این مانده است که آنان را ببخشیم یا نبخشیم. آیا بهتر نیست به جای این پندار بافی ها، به دنبال ریشه یابی علل این تشنت و تفرق در بین اپوزسیون باشیم؟ آیا نباید به جای خیالبافی توان خود را برای متشکل کردن مخالفان دمکرات و سکولار رژیم به کار گرفت؟

«حادثه را یک شب باد با درختها گفت
جانوران نگاه کردند و ندانستند و گذشتند

اما

آدمیان، به نظاره ایستادند
طوفان شاخه ها را شکست
و انبوه درختان را واژگون ساخت
به درنگی ناچیز
جنگل کویر شد
و آدمیان به نظاره ایستاده بودند
هراس حادثه هر روز تکرار می شود
و جانوران به نظاره می ایستند
آن هنگام که
ایران
سنگباران می شود»